

شعر و همزبانی

رضا داوری اردکانی

www.ketab.ir

۱۳۱۲

داوری اردکانی، رضا

شعرو همزیانی، رضا داوری اردکانی، تهران، رستا، ۱۳۹۲، ۲۱۶ صفحه.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۲۳۰-۲-۵

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:

کتابنامه: به صورت زیرنویس

نمایه

شعر فارسی -- تاریخ و نقد

شعر -- تاریخ و نقد

دیوین: ۸۶۱/۰۰۹

کنگره: ۱۳۹۲ ش ۶ PIR2548/د۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۰۴۶۶۷



شعر و همزیانی
رضا داوری اردکانی

ویراستار: محمدرضا ابوالحسنی، آرشد حکمیان

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه، قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال

طراح جلد: طه فروتن، امور اجرایی: محمد یار محمدی

ناظر چاپ: حمید علی محمدی، لیتوگرافی: کوثر، چاپ: غزال، صحافی: البرز

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۲۳۰-۲-۵

حقوق چاپ و نشر برای نشر رستا محفوظ است. تلفن: ۸۸۸۴۰۰۵۸

فهرست

۱	یادداشت
۷	زبان، خانه وجود
۱۹	ملاحظات دربارۀ شعر و شاعری
۲۹	استعاره در فلسفه و ادبیات
۳۷	ذکر جمیل مولانا جلال الدین محمد بلخی
۵۱	سعدی شاعر اخلاق
۶۵	مقام طنز و طبع در سخن سعدی
۸۵	سعدی، مفتی ملت اصحاب نظر
۹۷	تفکر و زبان در شعر حافظ
۱۰۹	حافظ و شعر و همزبانی
۱۲۷	همزبانی گوته و حافظ
۱۳۱	اخوان، شاعر شب سیاه غربت شهر سنگستان
۱۵۳	نمایشنامه ایرانیان
۱۶۷	دکتر فاستوس
۱۷۹	روسیه و ادبیاتش

یادداشت

این دفتر متضمن بعضی مقالات کوتاه درباره شعر و شاعری است. من اهل تتبع در ادبیات نیستم و با شعر تقنن هم نمی‌کنم، ولی گاهی دوستان و آشنایان که می‌بینند من درباره شعر و سیاست و تاریخ و فوتبال و ... می‌نویسم، به اشاره و تلویح و گاهی به صراحت ملامت می‌کنند که چرا به جای اینکه وقت خود را در کار اصلی‌ام یعنی فلسفه صرف کنم، به پراکنده کاری می‌گذرانم. این اشکال در ظاهر موجه است، حتی من خود گاهی فکر می‌کنم که اگر یکسره وقت خود را صرف نوشتن یک تاریخ فلسفه که همواره در فکر آن بوده‌ام می‌کردم، لااقل یک کتاب درسی برای دانشجویان نوشته بودم و کار و بارم از این که هست بهتر بود و چه بسا که در پناه غفلت پژوهش‌های فلسفه با آسودگی زندگی می‌کردم.

ولی باز به نظرم می‌آید که اگر تاریخ فلسفه هم می‌نوشتم کتاب درسی نمی‌شد و برای من آسودگی نمی‌آورد، زیرا خلجانی که مرا به نوشتن درباره سیاست و ادب و تاریخ واداشته است، آنجا هم اثر خودش را می‌گذاشت، چنان‌که وقتی کتاب ما و

تاریخ فلسفه اسلامی^۱ را می‌نوشتیم، کمال سعی خود را به کار بردم که نویسنده در کتاب غایب باشد، اما چون نتوانستم، نوشته‌ام با اینکه سراسر تعظیم فلسفه اسلامی بود در فلسفه رسمی جایی پیدا نکرد.

فلسفه رسمی در کنار فلسفه حقیقی که باید پاسخ به مسائل زمان باشد میراث مشهور و مقبول اسلاف است. من هم به این میراث احترام می‌گذارم و خود را پرورده آن می‌دانم، اما دردم درد زمان است، نه درد آرا و گفته‌های فیلسوفان و صاحب‌نظران. فلسفه «گفت» زمان است، نه اینکه یک بار کسی آن را به زبان آورده یا نوشته باشد. اصل مطالعه و کتابخوانان در هر زمانی زبان و گفتار خاصی را می‌پسندند و می‌خوانند و سخن غیر مألوف را دوست نمی‌دارند و به همین جهت آن را درک نمی‌کنند. در قرون اخیر فیلسوفان ما به شعر و سیاست و حتی به اخلاق اعتنای درخور نکرده‌اند. درس‌های فلسفه دانشگاهی ما هم بیشتر به تدریس متافیزیک به معنای خاص آن اهتمام کرده است.

در آن اوایل که قلم به دست گرفته بودم و درباره ادبیات و شعر و سیاست می‌نوشتیم، دوستانم که این پراکنده کاری را نمی‌پسندیدند، برای اینکه ادب را رعایت کنند، اهمیت کار آکادمیک را گوشزد می‌کردند و من می‌فهمیدم که می‌گویند چرا به جای سیاست فارابی به مابعدالطبیعه و طبیعیات او نپرداخته‌ام؛ سیاست که فلسفه نیست. گویی یادشان رفته است که فلسفه در نظر سقراط و افلاطون و ارسطو ناظر به سازمان و نظم مدینه بود. به این نکته هم باید توجه کرد که من به سیاست جاری و درست و نادرست بودن سیاست‌ها کاری نداشته‌ام و ندارم و اگر داشته باشم در بحث از چیستی و چرایی سیاست به دشواری می‌توانم آن را دخالت دهم. در بحث از شعر و شاعری هم وقتی می‌پرسم چه شده است که شعر نشاط ندارد و به آن اعتنا نمی‌شود، ممکن است گمان کنند که می‌گویم کاش شعری داشتیم که با آن تفنن می‌کردیم. من وقتی درباره فوتبال می‌نویسم، به تاکتیک و تکنیک کاری ندارم، بلکه می‌خواهم بدانم چگونه یک بازی در جایی به تجارتی پر منفعت و در

۱. رضا داوری اردکانی، ما و تاریخ فلسفه اسلامی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.

جای دیگر به موش و گریه بازی های خسته کننده مبدل شده است؟ در سیاست هم کاری به این ندارم که کی حکومت می کند و چه نقایصی در کار فلان سیاستمدار و سیاستش وجود دارد، بلکه سیاست ها را در نظر می آورم و می پرسم این یا آن سیاست چه طبعی دارد و اقتضاهای طبعش چیست و به کجا می رود؟ پیداست که من هم مثل دیگران به مسائل سیاسی بی توجه نیستم و در نگرانی از بحران های اخیر اقتصادی در اروپا و آمریکا و سرانجام سیاست های تسلیحاتی امنیتی با دیگران شریکم، اما وقتی به سیاست می اندیشم، پرسشم این است که این یا آن سیاست چگونه قوام یابد، بازمانش چه مناسبت و پیوستگی دارد؟ حتی زمانی که مقالاتی درباره انقلاب نو ششم و احساسات خود را نیز پنهان نکردم، زبان نوشته ام زبان سیاست نبود.

ورزش و سیاست لابل در عالم نظر، در عرض شعر و هنر قرار ندارند. من قبول دارم که سیاست در زمان ما تاریخ را مصادره کرده است، اما وقتی همین سیاست وجود بشر را به مخاطره می اندازد، از جمله چیزهایی که برای نجات در آن دست می توان زد هنر است. هنر در عرض شئون سیاست و جامعه نیست. مخاطب من هم اهل سیاست نبود. هرکس که به عالم فلسفه تعلق دارد، در مورد شعر و ادب هم به جای اینکه تتبع کند، به مقام آن در زندگی و تاریخ فکر می کند. مراد از مقام شعر و ادب در تاریخ این نیست که ببینیم از آنها چه بهره ای می توان برد و مردمان چه بهره هایی می برند. شعر و هنر و ادب بهره ندارند، بلکه شرط زندگی انسانی اند. اگر این سخن درک شود، دیگر نمی گویند چرا به جای فلسفه نوشتن، بیاکنده کاری می کنم و به جای فلسفه به مسائل پیش پا افتاده هر روزی می پردازم.

فلسفه سخن زمان است، نه اینکه تکرار عبارات فنی و اصطلاحات فیلسوفان باشد. کدام فیلسوف به آنچه در تاریخ و در زمان او می گذشته یا به شعر و هنر و دین و اعتقادات بی اعتنا بوده است؟ فلسفه یک تخصص نیست و گمان شایع در مورد فلسفه که البته بی توجهی به فلسفه هم با آن توجیه می شود این است که فلسفه جز به مفاهیم و معانی انتزاعی و مطالبی که به درد هیچ کار و هیچ کس نمی خورد نمی پردازد. باید از زندگی و کار و بار مردم و وضعی که وجود دارد چشم پوشید. من این نصیحت را بسیار شنیده ام که توجه به امور جزئی در شأن اهل فلسفه نیست،

ولی چه کنم که مشکل بزرگ جهان متجددمآب را قربانی کردن امور و مسائل انضمامی زندگی مردمان در پای سوداهای بزرگ انتزاعی می‌دانم و فکر می‌کنم اگر به مسائل به اصطلاح جزئی اعتنا نکنیم، در هیچ کار کلی و مهمی موفق نمی‌شویم. جزئی در منطق اهمیت ندارد، اما آن جزئی نه واقعی، بلکه انتزاعی‌ترین انتزاعی‌هاست. اگر کسی نظر دقیق داشته باشد، در جزئیاتی که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد کلی‌های بسیار می‌یابد و مهم اینکه بی‌اعتنایی به جزئیات، کلیات را به صرف کلیات تو خالی و بی‌معنی مبدل می‌کند.

در این دفتر که اختصاص به مباحث شعر و ادب دارد، سعی شده است سست‌بنادی تلقی شعر به عنوان تفنن و امری عرضی در تاریخ نشان داده شود. در واقع اصل بحث در مقالات، تأمل در این پرسش‌هاست که ما چه نیازی به شعر داریم و چرا نیاز داریم و بودن و نبودن شعر در روابط و مناسبات مردمان و زندگی مدنی آنان چه اثری دارد؟ نظر رافق سطور این است که شعر و هنر نه زینت و تفنن زندگی، بلکه شرط قوام زندگی مشترک است. یعنی زبان با شعر آغاز می‌شود و چون باهم بودن آدمیان با زبان محقق می‌شود، شعر زبان آغاز باهم بودن و راستی و دوستی است و مگر نه اینکه هر وقت و هر جا شعر و هنر هست، پیوندهای زندگی استوار می‌شود و در جاهایی که اینها نیست، سوء تفاهم و غرض‌ورزی و کین‌توزی مجال غلبه پیدا می‌کند؟

چون فکر می‌کرده‌ام که از آنچه گفته‌ام این نتیجه به دست می‌آید که شعر را باید در خدمت اصلاح جامعه قرار داد، به اشاره گفته‌ام که مسلماً شعر در صلاح و اصلاح زندگی مردمان و ایجاد صفا و تقویت خرد ایشان اثر دارد و حتی جزئی از این صلاح و اصلاح است، اما با اتخاذ تصمیم نمی‌توان شعر و هنر ایجاد کرد. به شاعران و هنرمندان هم نمی‌توان مصلحتی را نشان داد و به آنان تکلیف کرد که هنر خود را مصروف تحقق آن مصلحت کنند. هنر و شعر وسیله‌ای در اختیار هنرمند و شاعر نیست که آن را هر جا خواست به کار برد و به هر مصرفی برساند. به عبارت دیگر مصلحت پیش از هنر وجود ندارد که هنر در خدمت آن قرار گیرد، بلکه با ظهور تفکر و هنر است که مصلحت‌ها پدید می‌آیند و فهمیده می‌شوند.

زمانی به من اعتراض کردند که اگر چنین است، پس باید دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا شاعران و هنرمندان بیایند و به کار ما سامان بدهند. این سوء تفاهم ناشی از غلبه تلقی مکانیکی از نظام روابط مردمان و تاریخ است. پیداست که در مباحث فلسفه و در سلف، تکلیف عمل معین نمی‌شود و اگر هم بشود به امثال من مربوط نیست که تکلیف دیگران را معین کنیم. اینجا نظر به لزوم تفکر و شعر برای راهگشایی آینده و معیت و ملازمت آنها با شکفتگی علم و سیاست و زندگی است. اگر به تاریخ نگاه کنیم، می‌بینیم هر جا هنر هست روح هست و هر جا نیست دل‌دگی غلبه دارد.

در مدینه آتن سوفوکل و سقراط و اورپیدس و هیپوکراتس بودند، پریکلس هم معاصر آنها بود و دیدیم و می‌بینیم که پس از گذشت دوران آنان، دو هزار و پانصد سال تاریخ یونان بیهوش شده است. دوران تجدید عظمت ایران نیز دوران فردوسی و بیرونی و ابن سینا بود و وقتی می‌بایست فاجعه هجوم مغول تدارک شود، زبان و شعر سعدی و مولوی از تاریخ گهانی کرد. تاریخ تجدد هم با شعر و هنر آغاز شد. در طلیعه این تاریخ میکمل آبرو لئوناردو دارینچی و دانتو و بوکاچیو و کریستوفر مارلو و شکسپیر و مولیر و... قرار دارند.

نکته دیگری که به اشاره گفته‌ام این است که شاعر و هنرمند می‌تواند آینده بین باشد یا لااقل در زمانی که در آن به سر می‌برد، باطن آنچه را که می‌گذرد دریابد و پیداست که با این دریافت خوش‌بین یا بدبین می‌شود. او وقتی افق روشن می‌بیند شادی می‌کند و برای مردمان شادی می‌آورد و اگر راه را تیره ببیند از تیرگی می‌گوید. در دهه‌های اخیر نمی‌توانم بگویم که شاعران چه دیده‌اند و چه گفته‌اند، اما می‌دانم که شاعران هم‌نسل من زمان را بیشتر زمان ظلمت و تیرگی و پریشانی و آشوب و قهر و کین دیده‌اند. نمی‌دانم آیا می‌توان امیدوار بود که شاعران نسل جدید از آن تیرگی‌ها و پریشانی‌ها گذشته باشند و افق پیش رویشان روشن باشد؟

از دوست عزیز، آقای حکمیان که در جمع‌آوری این مقالات و چاپ و انتشار آن اهتمام کرده‌اند ممنونم. از خوانندگان هم از بابت ابهام و ایجازی که در نوشته وجود دارد عذر می‌خواهم. شاید نسلی که در حال بالیدن است بتواند مسائل مربوط به هنر و ادب و تاریخ را به زبانی روشن‌تر بیان کند.